هجوم به بیت وحی
و حمله به خاندان رسالت علیهم‌السلام

شب هشتم محرم ۱۴۳۵

برای دریافت فایل صوت، متن و پاور پوینت مربوط
به مباحث مطرح شده در این شبها می‌توانید به
پایگاه اینترنتی
www.basadeqan.com
www.sadeqifard.com
مراجعه کنید

غلامرضا صادقی فرد

زیارت حضرت علی اکبر علیه‌السلام در نیمهٔ رجب:

«السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الصِّدّيقُ الطَّيِّبُ، الزَّكِيُّ الْحَبيبُ الْمُقَرَّبُ، وَابْنُ رَيْحانَةِ رَسُولِ اللهِ. السَّلامُ عَلَيْكَ مِنْ شَهيدٍ مُحْتَسِبٍ. وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ. ما أَكْرَمَ مَقامَكَ، وَأَشْرَفَ مُنْقَلَبَكَ! أَشْهَدُ لَقَدْ شَكَرَ اللهُ سَعْيَكَ وَأَجْزَلَ ثَوابَكَ، وَأَلْحَقَكَ بِالذِّرْوَةِ الْعالِيَةِ، حَيْثُ الشَّرَفُ كُلُّ الشَّرَفِ، وَفِي الْغُرَفِ السَّامِيَةِ، كَما مَنَّ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ، وَجَعَلَكَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذينَ أَذْهَبَ اللهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ، وَطَهَّرَهُمْ تَطْهيراً. صَلَواتُ اللهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ وَرِضْوانُهُ. فَاشْفَعْ أَيُّهَا السَّيِّدُ الطَّاهِرُ إِلى رَبِّكَ، فى حَطِّ الْأَثْقالِ عَنْ ظَهْرى، وَتَخْفيفِها عَنّى. وَارْحَمْ ذُلّى وَخُضُوعى لَكَ، وَلِلسَّيِّدِ أَبيكَ، صَلَّى اللهُ عَلَيْكُما. (ثمَّ انْكَبَّ عَلَى الْقَبْرِ وقُلْ): زادَ اللهُ فى شَرَفِكُمْ فِي الْآخِرَةِ، كَما شَرَّفَكُمْ فِي‌الدُّنْيا، وَأَسْعَدَكُمْ كَما أَسْعَدَ بِكُمْ. وَأَشْهَدُ أَنَّكُمْ أَعْلامُ الدّينِ، وَنُجُومُ الْعالَمينَ. وَالسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ».

«سلام بر تو ای صدّیقِ پاک ای پاکیزه از بدیها ای دوست‌دار ای مقرّب و سلام بر تو ای فرزند ریحانهٔ رسول خدا. سلام بر تو که در راه خدا و به حساب او به شهادت رسیدی و رحمت خدا و برکاتش بر تو باد! به راستی که چقدر مقام تو گرامی است و محل بازگشتِ تو چه اندازه با شرافت است. شهادت می‌دهم که خداوند از کوششی که مبذول داشتی، قدردانی کرد و پاداشت را فراوان ساخت و تو را به آن قله‌های والامقام رساند؛ آنجا که همهٔ شرافتها یکجا جمع است و در غرفه‌های بسی بلند جایت داد. چنانچه پیش از آن نیز بر تو منت گذارده و تو را از خاندانی قرار داده بود که خودِ او تمام رجس را از آنان به دور ساخته و آنان را با تطهیری کامل، مطهَّر ساخته بود. درودهای خدا و رحمت او و برکاتش و نیز رضوان او بر تو باد! پس شفاعت کن ای آقای بزرگوارِ پاکیزه به درگاه پروردگارت، تا آن که او سنگینیهای گناه را از دوش من به زیر افکند و آنها را بر من سبک سازد. و بر خواری و فروتنی من ترحم کن؛ آن خواری و فروتنی که من نسبت به تو و پدر بزرگوار تو دارم. درود خدا بر هر دوی شما باد! (پس خود را به روی قبر بیفکن و بگو): خداوند بر شرف شما در آخرت بیفزاید همان گونه که شما را در دنیا نیز شریف ساخته بود و سعادتمندتان کند چنانچه دیگران را بوسیله شما سعادتمند کرد. و شهادت می‌دهم که براستی شما نشانه‌های دین و اختران جهانیان هستید. و سلام بر شما و رحمت خدا و برکاتش بر شما باد».

****

در پایان مباحثِ شب گذشته چنین عنوان شد که هیچ تردیدی حتی به اندازهٔ «یک روی بینهایت» دیگر در میان نیست. ابو بکر و همراهان او تمام اموالِ منقولِ پیامبر خدا ﷺ را به خانه‌ها و به انبارهای خودشان انتقال داده و حتی از یک تار مو هم نگذشته بودند! آنان تکلیف اموال غیر منقول را نیز قبلاً روشن کرده بودند که بحث آن از موضوع این بحثها جداست. آنان در واقع، این کار را کرده بودند تا مبادا حکمی از احکام خدا روی زمین مانده باشد! اما فقط یک پرسش باقی است:

اموالِ منقول پیامبر خدا ﷺ چگونه به خانه و به انبارهای ابو بکر منتقل شد؟

و برای این پرسش، «تنها و تنها» یک پاسخ وجود دارد:

«با هجوم و تاراج».

و تحدّی می‌کنم: هر فردی هر راهی غیر از این راه را می‌شناسد، معرفی کند تا تمام این سخنان را هم چون خاکستری به باد بسپارم! که راه دیگری وجود ندارد!

این دزدانِ متدین و این غارتگرانِ زاهد، البته برای استفاده از برکت این تخت و این لوازم، آنها را دزدیده و غارت کرده بودند و دیگرانی که از این اموال استفاده می‌کردند نیز از این اموالِ دزدی، برای بهره بردن از برکتش استفاده می‌کردند! به خاطر داشته باشیم که بخاری در صحیحش بابی با این عنوان درج کرده است:

«بَابُ مَا ذُكِرَ مِنْ دِرْعِ النَّبِيِّ ﷺ، وَعَصَاهُ، وَسَيْفِهِ وَقَدَحِهِ، وَخَاتَمِهِ، وَمَا اسْتَعْمَلَ الْخُلَفَاءُ بَعْدَهُ مِنْ ذَلِكَ مِمَّا لَمْ يُذْكَرْ قِسْمَتُهُ، وَمِنْ شَعَرِهِ، وَنَعْلِهِ، وَآنِيَتِهِ مِمَّا يَتَبَرَّكُ أَصْحَابُهُ وَغَيْرُهُمْ بَعْدَ وَفَاتِهِ».[1]

«بابِ آنچه در مورد زره پیامبر خدا ﷺ و عصا و شمشیر و جام و خاتم او ذکر شده و نیز آنچه خلفای بعد از او، از این اشیاء استعمال کرده‌اند، از میانِ تمام آن چیزهایی که تقسیم آن گزارش نشده است و آن چه اصحاب و غیر اصحاب، بعد از وفاتِ او به آن تبرّک می‌جستند، از موها و از کفشها و از ظروفِ او».

فقط گویا کسی از بخاری و از این جماعت نپرسیده که لوازم شخصی پیامبر خدا ﷺ از چه طریقی به این مردم رسیده بود؟! و گویا خودشان هم از خودشان نپرسیده بودند که این لوازم را آیا ابو بکر

---

١ صحيح البخاري (٤/ ٨٢).

به آنان داده بود یا آنان خودشان از دیوارها بالا رفته و یا خاندانِ آن حضرت ﷺ، آنها را بین این افراد پخش کرده بودند؛ خاندانی که بنا به این منطقها، مالک هیچ بخشی از آنها نیز نبودند! **دست‌یابی به این لوازم ـ همان گونه که پیش از این مطرح شد ـ هیچ راهی به جز هجوم به بیت وحی ندارد**؛ بخاری بخواهد یا نخواهد، بداند یا نداند، خشنود باشد یا ناخشنود!

نکتهٔ بسیار مهمی در روایتهای درخواست میراث حضرت زهرای مرضیه علیها السلام از ابو بکر وجود دارد که شب اول محرم امسال به آن اشاره شد و این نکته‌ای است که غالباً به آن توجهی نمی‌شود و در عبارتهایی مانندِ عبارتِ «إِنَّ فَاطِمَةَ علیها السلام، بِنْتَ النَّبِيِّ ﷺ أَرْسَلَتْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ، تَسْأَلُهُ مِيرَاثَهَا مِنْ رَسُولِ اللهِ»، در روایتهای بخاری و مسلم وجود دارد. این عبارتها حاکی از این واقعیت است که:

«هجوم ابو بکر و ایادی او به خانهٔ پیامبر رحمت ﷺ، بلافاصله پس از شهادتِ آن حضرت، صورت گرفته است زیرا که در غیر این صورت، حضرت زهرای مرضیه علیها السلام ارثش را از ابو بکر طلب نمی‌کرد»!

کار اموال و داراییهای پیامبر رحمت ﷺ به آن جا رسیده بود که اگر چیزی از سلاحهای رسول خدا نزد امیر مؤمنان علیه السلام یافت می‌شد، اسباب اشکال و اعتراض را فراهم می‌کرد:

«عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللهِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: خَاصَمَ الْعَبَّاسُ عَلِيًّا... إِلَى أَبِي بَكْرٍ، فَقَالَ: الْعَمُّ أَوْلَى أَوِ ابْنُ الْعَمِّ؟ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ...: الْعَمُّ. فَقَالَ: مَا بَالُ دُرُوعِ النَّبِيِّ وَبَغْلَتِهِ دُلْدُلَ وَسَيْفِهِ، عِنْدَ عَلِيٍّ؟! فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: هَذِهِ سَيْفٌ وَجَدْتُهُ فِي يَدِهِ، فَأَنَا أَكْرَهُ نَزْعَهُ مِنْهُ. فَتَرَكَهُ الْعَبَّاسُ».[1]

«از عیسی بن عبد الله بن مالک، نقل است که گفت: عباس نزاعش را با علی، به نزد ابوبکر برد و گفت: عمو نسبت به ارث، سزاوارتر است یا پسر عمو؟ ابوبکر... گفت: بلکه عمو. عباس گفت: **پس چرا زره‌های پیامبر خدا و استر او، دلدل و شمشیرش نزد علی است**؟ ابوبکر گفت: **این شمشیر را من در دست او یافتم و به این خاطر، کراهت دارم که آن را از او بگیرم**. پس از آن، عباس موضوع را رها کرد».

ابوبکر در پاسخ اوّل، اشتباه کرده است! وقتی قرار باشد، کسی از پیامبر خدا ﷺ ارث نبرد و وقتی قرار باشد تمام «ما ترکِ» پیامبر رحمت ﷺ، «صدقه» باشد، حکم عمو و پسر عمو یکی است و هیچ یک، از دیگری برای ارث سزاوارتر نیست!

۱ أنساب الأشراف للبلاذري (۱/ ۵۲۵).

نکتهٔ دیگری که در این روایتها سعی در پوشاندنِ آن شده و هرگز قابل پوشانیدن نیز نیست این است که امیرمؤمنان علیه‌السلام داماد پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است و عباس، فقط عموی پیامبر رحمت است و چون پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرزند داشته است، عمو در هیچ حالتی از او ارث نمی‌برد. حال آن که **اگر تمام داراییهای پیامبر رحمت صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز نزد امیرمؤمنان علیه‌السلام باشد، نه جایی برای پرسش وجود دارد و نه جایی برای نزاع!**

نکته سوم این که **ابوبکر اگر می‌توانست، آن شمشیر را هم از دست امیرمؤمنان علیه‌السلام در می‌آورد! البته اگر می‌توانست و صد البته اگر این شمشیر به درد او می‌خورد!**

داراییهای منقول پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به این موارد خلاصه نمی‌شد. پی‌گیریِ سایر موارد ما را با حقایق بسیاری در این مورد آشنا می‌کند که یکی از آن حقایق، «**استفاده کردنِ از این داراییها برای تثبیت این مطلب بود که حاکمانِ پس از پیامبر رحمت صلی‌الله‌علیه‌وآله حاکمانی الهی بودند و آنان را نیز خودِ پیامبر خدا بر جای خودش نشانده بود**»!

این مطلب البته در عنوانِ بابِ بخاری نیز به صورتی ظریف جاسازی شده است. عبارتِ «**وَمَا اسْتَعْمَلَ الْخُلَفَاءُ بَعْدَهُ مِنْ ذَلِكَ**» در عنوانِ باب بخاری ـ یعنی: «**بَابُ مَا ذُكِرَ مِنْ دِرْعِ النَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وسلم، وَعَصَاهُ، وَسَيْفِهِ وَقَدَحِهِ، وَخَاتَمِهِ، وَمَا اسْتَعْمَلَ الْخُلَفَاءُ بَعْدَهُ مِنْ ذَلِكَ مِمَّا لَمْ يُذْكَرْ قِسْمَتُهُ، وَمِنْ شَعَرِهِ، وَنَعْلِهِ، وَآنِيَتِهِ، مِمَّا يَتَبَرَّكُ أَصْحَابُهُ وَغَيْرُهُمْ بَعْدَ وَفَاتِهِ..**» ـ به این حقیقت اشاره دارد و صد البته بخاری روشن نکرده است که حاکمان برای چه منظوری از این لوازم استفاده می‌کردند؟ **آیا آنان هم برای تبرک جستن از این لوازم استفاده می‌کردند یا برای فریفتنِ مردم؟!**

پیش از این، در مورد «**نیزه‌های کوچکِ**» پیامبر رحمت صلی‌الله‌علیه‌وآله مطالبی مطرح شد و روشن شد که **این نیزه‌ها، نشانهٔ حرکت پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در سفرهایش بود.** این نیزه‌ها، از خانهٔ او به سرقت رفت و یا در همان هجوم، به تاراج:

> «... عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَانِ بْنِ سَعْدٍ وَغَيْرِهِ: أَنَّ النَّجَاشِيَّ بَعَثَ إِلَى النَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وسلم بِثَلَاثِ عَنَزَاتٍ، فَأَمْسَكَ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وسلم وَاحِدَةً، وَأَعْطَى عُمَرَ ... وَاحِدَةً وَأَعْطَى عَلِيًّا رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ وَاحِدَةً. وَيُقَالُ: أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وسلم ابْتَاعَ عَنَزَاتٍ. فَأَعْطَى الزُّبَيْرَ مِنْهَا عَنَزَةً، وَفَرَّقَهَا فِي أَصْحَابِهِ. وَكَانَتْ هٰذِهِ الْعَنَزَةُ مِنْهَا تُحْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ. ... وَقَدْ أَمَرَ الْمُتَوَكِّلُ عَلَى اللهِ... بِحَمْلِ هَذِهِ الْعَنَزَةِ إِلَيْهِ. فَهِيَ الْيَوْمَ بِسُرَّمَنْ رَأَى».[1]

---

١ أنساب الأشراف للبلاذري (١/ ٥٢٤).

«... از عبد الرحمان بن سعد و غیر او نقل است که نجاشی سه نیزهٔ کوتاه را برای پیامبر خدا ﷺ فرستاد. پیامبر خدا ﷺ یکی را برداشت و یکی را به عمر... داد و سومی را به علی رضی الله عنه بخشید. گفته می‌شود: رسول خدا ﷺ چند نیزهٔ کوتاه خرید. یکی از آنها را به زبیر داد و باقی را میان اصحابش تقسیم کرد. و **این نیزهٔ کوتاه همان بود که در مقابلش سان داده می‌شد**. ... و **متوکل علی الله... فرمان داد تا این نیزهٔ کوتاه به نزد او برده شود. این نیزه امروزه در سامراست**».

از این نیزه‌ها در روزهای عید به عنوان نشانهٔ حاکم بودن و نشانهٔ حکومت استفاده می‌شد:

«... كانَتْ تُحْمَلُ بينَ يَدَيْهِ يَوْمَ الْعيدِ؛ يَحْمِلُها بِلالُ بنُ رَباحٍ. يَخْرُجُ بِهَا فِي أَسْفارِهِ فَتَرْكُزُ بَيْنَ يَدَيْهِ يُصَلِّي إِلَيْها. وتُوُفِّيَ ﷺ والْأَمْرُ عَلَى ذٰلِكَ. وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ، وعُمَرُ وعُثْمانُ ... عَلَى ذَلِكَ. فَهِيَ الْيَوْمَ تُحْمَلُ بَيْنَ أَيْدِي الْأَئِمَّةِ، ويَكونُ مَعَ الْمُؤَذِّنينَ».[1]

«... **آن (=«نیزه») را در روزهای عید از مقابل پیامبر به رژه می‌بردند**. بلال بن رباح آن را حمل می‌کرد. پیامبر خدا در سفرهایش آن نیزه را با خود می‌برد و در مقابلش آن را به زمین می‌زد و به جانبش نماز می‌خواند. پیامبر خدا ﷺ از دنیا رفت و مطلب به همین صورت بود. **ابو بکر و عمر و عثمان... نیز بر همین منوال عمل کردند. امروزه هم آن نیزه در مقابل ائمه سان برده می‌شود** و حمل آن با اذان گویان است».

همان گونه که ملاحظه می‌شود تمام حاکمان از این «نیزه» استفاده می‌کردند تا این وجه شبه را از دست نداده باشند! اما قبل از هر چیزی آنان باید مشخص کنند که این «نیزه» **از کجا به دست آنان رسیده است؟**

حامل این«نیزه»، همان گونه که ملاحظه می‌شود، «بلال» بود و «بلال» هم برای مسلمانان اذان می‌گفت. پس حاملانِ این نیزه‌ها در هر عصری باید مؤذنان آن عصر باشند. از این وجه شبه نیز نگذشته‌اند!

حمل این «نیزه»ها برای حاملانِ آن نیز درجه و شأن و مرتبه بود که گاهی شأن و مرتبهٔ بسیار بزرگی هم به شمار می‌آمد:

«قَالَ الْوَاقِدِيُّ، وَحَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَمَّارِ بْنِ سَعْدٍ الْقَرَظِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ: أَنَّ بِلَالًا كَانَ يَحْمِلُ الْعَنَزَةَ يَوْمَ الْعِيدِ. ثُمَّ حَمَلَهَا سعدُ بْنُ عَمَّارٍ. ثُمَّ حَمَلَهَا مُحَمَّدُ بْنُ

۱ أنساب الأشراف للبلاذري (۱/ ۵۲۳).

عَمَّارٍ بَيْنَ أَيْدِي الْوُلاةِ. قَالَ: ثُمَّ أَنَا هَذَا أَحْمِلُهَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ».[۱]

«واقدی گوید: ابراهیم بن محمد بن عمار بن سعد قَرَظ، از پدرش، از جدش، نقل کرد که «بِلال» در روزهای عید آن «نیزهٔ کوچک» را حمل می‌کرد و بعد از او، سعد بن عمّار آن را حمل می‌کرد و بعد از او نیز محمّد بن عمّار در مقابل والیان آن را حمل می‌کرد و بعد او نیز **من آن نیزه را در مقابل آنان حمل می‌کنم**».

همان گونه که ملاحظه می‌شود:

«این نیزه‌ها دیگر برای تبرّک از خانهٔ پیامبر خدا ﷺ دزدیده نشده و بلکه برای آن به غارت رفته بود که با آن، اثباتِ حکومتی شود که به پیامبر رحمت ﷺ انتساب دارد»!

پیراهنها و لباسهایی که از پیامبر رحمت ﷺ به جا مانده بود، یکی دیگر از مواردی است که به گونه‌ای گسترده مورد تاراج واقع شده است. تعداد این پیراهنها، همان گونه که در بحث جاری، در اوّلین شب محرم، ضمن بحث در خصوصِ «وسایل شخصی که از پیامبر خدا ﷺ به جا ماند» مطرح شد، بسیار زیاد بود. بعضی از این لباسها ـ همان گونه که در همان بحث به آن اشاره شد ـ هدایای پادشاهان و بزرگانِ کشورهای اطراف بود و ارزش مادی بسیار بالایی نیز برای آنها وجود داشت.

بعضی از این لباسها البته در حد تکه‌ای پارچه بود:

«... عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَائِشَةَ، قَالَتْ: أُدْرِجَ رَسُولُ اللهِ ﷺ فِي ثَوْبٍ حِبَرَةٍ. ثُمَّ أُخِذَ عَنْهُ. قَالَ الْقَاسِمُ: إِنَّ بَقَايَا ذَلِكَ الثَّوْبِ لَعِنْدَنَا بَعْدُ».[۲]

«... از قاسم بن محمد، از عایشه، نقل است که گفت: **رسول خدا ﷺ را در پارچهٔ یمنی کفن کردند**. و بعد از آن، اضافهٔ پارچه کفنِ آن حضرت بریده شد. قاسم گفت: **هنوز بقیهٔ آن پارچه نزد ماست**».

این قاسم، نوهٔ ابو بکر است. عایشه، عمّهٔ او می‌شود. باقی ماندنِ اضافهٔ لباس در نزد او، شاید منطقی به نظر برسد. اما باید توجه داشت که **این پارچه‌ها به هر طریقی که به دست او رسیده باشد، جزء اموال دزدی به حساب می‌آید!** زیرا که هیچ طریقی برای مالکیتِ عایشه وجود ندارد تا چه رسد به مالکیتِ قاسم!

۱ أنساب الأشراف للبلاذري (۱/ ۵۲۴).

۲ مسند أحمد مخرجا (۴۲/ ۱۶۶)، الفوائد الشهير بالغيلانيات لأبي بكر الشافعي (۱/ ۴۶۳)، البداية والنهاية ط إحياء التراث (۵/ ۲۸۳).

این پارچه را شاید قاسم و خانوادهٔ ابوبکر برای «تبرک» نزد خودشان نگاه داشته باشند و شاید برای آن نزدشان نگاه داشته باشند تا فردی را پیدا کنند که برای این پارچه‌ها ارزشی قائل باشد و تا به آن فرد، این پارچه‌ها را به قیمت بالایی بفروشند!

این لباسها و تمام لباسهای دیگرِ خاتم پیامبران ﷺ که به تصریح روایتهای این جماعت، اصل آن نیز به ارث منتقل نمی‌شد و تنها راه تملیکِ آنها، دزدی آنها بود، **به ارث، به نسلهای بعدی و بعدی منتقل می‌شد. آنان از این لباسها، برای شفای بیماران استفاده می‌کردند:**

«... عَنْ عَبْدِ اللهِ...، قَالَ: أَرْسَلَتْنِي أَسْمَاءُ إِلَى عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ، فَقَالَتْ: بَلَغَنِي أَنَّكَ تُحَرِّمُ أَشْيَاءَ ثَلَاثَةً: الْعَلَمَ فِي الثَّوْبِ، وَمِيثَرَةَ الْأُرْجُوَانِ، وَصَوْمَ رَجَبٍ كُلِّهِ. فَقَالَ لِي عَبْدُ اللهِ: أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ رَجَبٍ: فَكَيْفَ بِمَنْ يَصُومُ الْأَبَدَ؟ وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنَ الْعَلَمِ فِي الثَّوْبِ: فَإِنِّي سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ، يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ، يَقُولُ: إِنَّمَا يَلْبَسُ الْحَرِيرَ مَنْ لَا خَلَاقَ لَهُ، فَخِفْتُ أَنْ يَكُونَ الْعَلَمُ مِنْهُ. وَأَمَّا مِيثَرَةُ الْأُرْجُوَانِ: فَهَذِهِ مِيثَرَةُ عَبْدِ اللهِ. فَإِذَا هِيَ أُرْجُوَانٌ. فَرَجَعْتُ إِلَى أَسْمَاءَ فَخَبَّرْتُهَا. فَقَالَتْ: هَذِهِ جُبَّةُ رَسُولِ اللهِ ﷺ! فَأَخْرَجَتْ إِلَيَّ جُبَّةَ طَيَالِسَةٍ كِسْرَوَانِيَّةٍ لَهَا لَبِنَةُ دِيبَاجٍ، وَفَرْجَيْهَا مَكْفُوفَيْنِ بِالدِّيبَاجِ. فَقَالَتْ: هَذِهِ كَانَتْ عِنْدَ عَائِشَةَ حَتَّى قُبِضَتْ. فَلَمَّا قُبِضَتْ قَبَضْتُهَا. وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَلْبَسُهَا. فَنَحْنُ نَغْسِلُهَا لِلْمَرْضَى يُسْتَشْفَى بِهَا».[1]

«... از عبد الله ... نقل است که گفت: اسماء مرا به نزد عبد الله بن عمر فرستاد و گفت: خبر به من رسیده است که تو سه چیز را حرام دانسته‌ای: عکس روی لباس، و استفاده از بالشتک ارغوانی و روزهٔ تمام ماه رجب را؟ عبد الله به من گفت: اما در مورد آن چه که در خصوص رجب مطرح کردی: چگونه چنین چیزی ممکن است برای فردی که تمام عمرش را روزه می‌گیرد؟ و اما در مورد آن چه در خصوصِ عکسِ در لباس گفتی: من خودم از عمر بن خطاب شنیدم که می‌گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌گفت: حریر را کسی می‌پوشد که پابندی به دین ندارد و من ترسیدم که عکس هم از آن دسته باشد. و اما در مورد بالشتک ارغوانی: این بالشتکِ عبد الله است و ملاحظه شد که ارغوانی است. من به نزد اسماء برگشتم و به او خبر دادم. او گفت: **این جُبّهٔ رسول خدا ﷺ است. او «جُبّهٔ طیالسهٔ کسروانی» را بیرون آورد که قطعه‌ای ابریشم در آن کار شده بود. دو شکاف پشت و جلوی این جُبّه**

---

۱ صحیح مسلم (۳/ ۱۶۴۱).

روکشی از ابریشم داشت. او گفت: این جُبّه نزد عایشه بود تا مرد. وقتی او از دنیا رفت، من آن را برداشتم و این همان جُبّه‌ای بود که پیامبر خدا ﷺ آن را می‌پوشید و **ما برای بیماران، آن را می‌شوییم و با آب شستشو، برای مریضان شفا می‌خواهیم**».

شاید «كِسْرَوَانِيَّة» در عبارتِ «فَأَخْرَجَتْ إِلَيَّ جُبَّةَ طَيَالِسَةٍ كِسْرَوَانِيَّةٍ» اضافه شده باشد تا به درستی معلوم نشود که این پیراهنها، پیراهنهای چه کسانی بود و از چه راهی به پیامبر خدا ﷺ رسیده بود و پوشیدنِ آنها چه دلالتی داشت و چرا باید اصرار کرد که پیامبر رحمت ﷺ این لباسها را برتن می‌کرد؟! آنها در موضوعِ این روایتها، یک عقیدهٔ خودشان را قربانی کرده‌اند، تا بسیاری از عقاید دیگرشان را به اثبات برسانند!

در منطق این جماعت و یا در منطق تندروهای این جماعت، استشفا از غیر خدا، شرک است و این روایتها با صراحتِ هر چه تمامتر، اعلام می‌کند که عقیده سازانِ این جماعت، خودشان با این پیراهنها و استفاده از آبِ شستشوی آنها، برای شفای بیماران اقدام می‌کردند. بدین‌ترتیب، آنان با قربانی کردنِ این عقیده، به تثبیت این موضوع پرداخته‌اند که: «**پیامبر رحمت ﷺ «طیالسه» بر تن می‌کرد**»!

برای آن که وجه این اصرارِ عایشه، اسماء، عبد الله بن عمرو همراهان اعتقادیِ آنان روشن شود، لازم است دانسته شود که «طیالسه» لباسِ خاص و معروفِ «یهودیان» ـ و به ویژه، یهودیانِ «خیبر» ـ بود:

«... عَنْ أَبِي عِمْرَانَ، قَالَ: نَظَرَ أَنَسٌ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الجُمُعَةِ، فَرَأَى طَيَالِسَةً، فَقَالَ: كَأَنَّهُمُ السَّاعَةَ يَهُودُ خَيْبَرَ».[1]

«... از ابوعمران نقل است که گفت: انس در روز جمعه به مردم نگاهی انداخت، «طیالسه» را دید، و گفت: در این ساعت، **به نظر می‌رسد که آنان یهود خیبر باشند**».

ساکنانِ مدینه یهودی زیاد دیده بودند. اما انس وقتی این جماعت را با این لباسها می‌بیند، آنان را به یهودیان «خیبر» تشبیه می‌کند و این به آن مفهوم است که «طیالسه»، **لباس شناخته شدهٔ یهودیانِ «خیبر» بود نه تمام «یهودیان»**.

این روایت، هم‌چنین حکایت از آن دارد که در این روز جمعه ـ که جمعه‌ای از جمعه‌های بعد

---

۱ صحيح البخاري (۵/ ۱۳۴).

از شهادت خاتم پیامبران ﷺ است[۱] ـ تعداد زیادی از مسلمانان «طیالسه» بر تن داشتند که **این خود حکایت از تغییر چهرهٔ جامعه به چهره‌ای دارد که یهودیان آن را ایجاد کرده بودند و یا مطلوب یهودیان ـ و به ویژه یهودیانِ «خیبر» ـ بود.**

این ادّعا خیلی دور از ذهن نباید باشد. در کتابهای عامه افراد بسیاری وجود دارند که برای آنان ادعا شده که **آنان «طیالسه» بر تن می‌کردند:**

«... عَنْ أَبِي صَخْرَةَ، قَالَ: رَأَيْتُ عَلَى الْأَسْوَدِ بْنِ هِلَالٍ طَيْلَسَانًا مُدَبَّجًا طُولًا».[۲]

«از ابو صخره نقل است که گفت: **من بر تنِ «اسود بن هلال»، «طیلسان» بلندی را دیدم که در آن دیبا به کار رفته بود».**

ابن ابی شیبه در مصنفش، همین ادّعا ـ و دقیقاً همین ادّعا ـ را برای «عبید الله بن یزید»، برای «سعید بن مسیّب» و برای «عبد الله بن مغّفل» نیز تکرار کرده است که این خودش، هم بر اهمیت این موضوع و هم بر شیوع آن، دلالتی روشن دارد:

«... عَنْ ثَابِتِ بْنِ عُبَيْدٍ، قَالَ: رَأَيْتُ عَلَى عُبَيْدِ اللهِ بْنِ يَزِيدَ طَيْلَسَانًا مُدَبَّجًا ... عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عِمْرَانَ الْعَبْدِيِّ، قَالَ: رَأَيْتُ عَلَى سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيِّبِ طَيْلَسَانًا مُدَبَّجًا... عَنْ سَعِيدٍ ـ مَوْلَى حُذَيْفَةَ ـ قَالَ: رَأَيْتُ عَلَى عَبْدِ اللهِ بْنِ مُغَفَّلٍ طَيْلَسَانًا فِيهِ أَزْرَارُ دِيبَاجٍ».[۳]

در بعضی از این روایتها، «طیالسه»، به عنوان لباسِ ویژهٔ تابعان و اصحاب «دجّال» و در یکی از آنها، «طیالسه» به عنوانِ لباسِ «یهودیانِ اصفهان» معرفی شده است. به این برهان، شاید بتوان گفت: تعبیرِ «كِسْرَوَانِيَّة» در عبارتِ «فَأَخْرَجَتْ إِلَيَّ جُبَّةَ طَيَالِسَةٍ كِسْرَوَانِيَّةٍ»، به لباسِ یهودیانِ ایرانی و به ویژه همین یهودیان، اشاره دارد:

«... عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ اللهِ، عَنْ عَمِّهِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَالَ: يَتْبَعُ

---

۱ از آیندهٔ بحث روشن می‌شود که نه پیامبر خدا ﷺ، «طیالسه» بر تن می‌کرد و نه به مسلمانان چنین اجازه‌ای را می‌داد که «طیالسه» بر تن کنند!

۲ مصنف ابن أبي شيبة (۵/ ۱۵۵).

۳ مصنف ابن أبي شيبة (۵/ ۱۵۵).

الدَّجَّالَ مِنْ يَهُودِ أَصْبَهَانَ، سَبْعُونَ أَلْفًا عَلَيْهِمُ الطَّيَالِسَةُ».[1]

«... از اسحاق بن عبد الله، از عمویش انس بن مالک، نقل است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: **هفتاد هزار نفر از یهودیان اصفهان به دنبال دجال هستند که بر روی دوش همهٔ آنان «طیالسه» است».**

بعد از فتح «خیبر»، البته «طیالسهٔ» بسیاری نصیب پیامبر رحمت ﷺ شده بود:

«... عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ، قَالَتْ: كَانَ لِرَسُولِ اللهِ ﷺ جُبَّةٌ مِنْ طَيَالِسَةٍ، لَبِنَتُهَا دِيبَاجُ كِسْرَوَانِيٌّ».[2]

«... از اسماء دختر ابو بکر نقل است که گفت: **رسول خدا ﷺ «جبه‌ای از طیالسه» داشت** که جنسِ پارچهٔ قسمت جلو و پشت آن که روی شکافِ «طیالسه» آمده بود، از حریر کِسرایی بود».

در این روایت البته به یک «جبّه» از آنها اشاره شده و صد البته که **در این روایت، فقط از مالکیت این «جبّه» سخن به میان آمده است نه از پوشیدنِ آن!**

براساسِ روایتهای بسیاری که در کتابهای معتبر عامه آمده **پیامبر خدا ﷺ از پوشیدنِ این لباسها و لباسهایی که در آنها حریر به کار رفته شده است، خودداری می‌کرد:**

بخاری در صحیحش، بابی را با عنوانِ «بَابُ لُبْسِ الحَرِيرِ وَافْتِرَاشِهِ لِلرِّجَالِ، وَقَدْرِ مَا يَجُوزُ مِنْه»[3] درج کرده و در آن روایتها زیادی را آورده است. او در یکی از این روایتها چنین آورده است:

«... عَنْ ثَابِتٍ، قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ الزُّبَيْرِ، يَخْطُبُ، يَقُولُ: قَالَ مُحَمَّدٌ ﷺ: مَنْ لَبِسَ الحَرِيرَ فِي الدُّنْيَا لَمْ يَلْبَسْهُ فِي الآخِرَةِ».[4]

«... از ثابت نقل است که گفت: من از ابن زبیر شنیدم که خطبه می‌خواند و می‌گفت: محمد ﷺ فرمود: **هر که در دنیا حریر بپوشد، در آخرت آن را نخواهد پوشید».**

براساس یکی دیگر از روایتهای این باب، **نه تنها حریر را نمی‌توان پوشید که روی آن نیز نمی‌توان**

---

۱ صحيح مسلم (۴/ ۲۲۶۶).
۲ مسند أحمد مخرجا (۴۴/ ۵۱۰).
۳ صحيح البخاري (۷/ ۱۴۹).
۴ صحيح البخاري (۷/ ۱۵۰).

نشست:

«... عَنْ حُذَيْفَةَ رضي الله عنه، قَالَ: نَهَانَا النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم أَنْ نَشْرَبَ فِي آنِيَةِ الذَّهَبِ وَالفِضَّةِ، وَأَنْ نَأْكُلَ فِيهَا، وَعَنْ لُبْسِ الحَرِيرِ وَالدِّيبَاجِ، وَأَنْ نَجْلِسَ عَلَيْهِ».[1]

«... از حذیفة رضي الله عنه نقل است که گفت: پیامبر خدا صلى الله عليه وسلم ما را منع کرد از این که در ظرف طلا و نقره آب بنوشیم یا در آن غذا بخوریم. و نیز **ما را نهی کرد از این که حریر خیلی لطیف و یا حریر معمولی را بپوشیم و یا بر روی آن بنشینیم**».

در سه روایت اول این باب، البته عبارتهایی آمده که براساسِ آنها، وجودِ مقداری از حریر، از این قاعده مستثنا شده است. این مقدار، به اندازهٔ ضخامتِ دو انگشت بسته است:

«... حَدَّثَنَا قَتَادَةُ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عُثْمَانَ النَّهْدِيَّ: أَتَانَا كِتَابُ عُمَرَ، -وَنَحْنُ مَعَ عُتْبَةَ بْنِ فَرْقَدٍ بِأَذْرَبِيجَانَ -: أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وسلم نَهَى عَنِ الحَرِيرِ إِلَّا هَكَذَا، وَأَشَارَ بِإِصْبَعَيْهِ اللَّتَيْنِ تَلِيَانِ الإِبْهَامَ».[2]

«... قتاده برای ما گفت که از ابو عثمان نهدی چنین شنیدم: ما با عتبة بن فرقد در آذربایجان بودیم که نامهٔ عمر به دست ما رسید: **پیامبر خدا صلى الله عليه وسلم از پوشیدنِ حریر نهی کرده است مگر به این مقدار و او با دو انگشتش که به انگشت ابهام چسبیده است، اشاره کرد**».

البته بعدها و در روایتی از مسلم، معلوم شد که **این مقدار دو انگشت، تصادفاً به همان اندازه‌ای است که در «طیالسه» -یعنی همان ردای مشهور یهودیان خیبر- حریر وجود دارد:**

«... عَنْ أَبِي عُثْمَانَ، قَالَ: كُنَّا مَعَ عُتْبَةَ بْنِ فَرْقَدٍ، فَجَاءَنَا كِتَابُ عُمَرَ: أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ: .لَا يَلْبَسُ الحَرِيرَ إِلَّا مَنْ لَيْسَ لَهُ مِنْهُ شَيْءٌ فِي الْآخِرَةِ، إِلَّا هَكَذَا. وَقَالَ أَبُو عُثْمَانَ بِإِصْبَعَيْهِ اللَّتَيْنِ تَلِيَانِ الْإِبْهَامَ. فَرَأَيْتُهُمَا أَزْرَارَ الطَّيَالِسَةِ حِينَ رَأَيْتُ الطَّيَالِسَةَ».[3]

«... از ابو عثمان نقل است که گفت: ما با عتبة بن فرقد بودیم که نامهٔ عمر به دستمان رسید که

---

۱ صحيح البخاري (۷/ ۱۵۰).

۲ صحيح البخاري (۷/ ۱۴۹).

۳ صحيح مسلم (۳/ ۱۶۴۲).

رسول خدا ﷺ فرمود: **حریر را فقط افرادی می‌پوشند که بهره‌ای از آن در آخرت ندارند مگر این مقدار از حریر.** و ابوعثمان گوید: او با دو انگشتی اشاره کرد که به انگشت ابهام پیوسته است. **بعد از آن، وقتی من «طیالسه» را دیدم، به نظرم رسید مقدار اجازه داده شده، به همان اندازه‌ای است که در «طیالسه» حریر به کار رفته است».**

در بخاری روایتی وجود دارد که بر اساسِ آن، یکی از گروه‌هایی که به شکل میمون و خوک، «مسخ» می‌شوند، افرادی هستند که پوشیدنِ حریر را حلال می‌شمرند:

«... حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَانِ بْنُ غَنْمٍ الأَشْعَرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَامِرٍ أَوْ أَبُو مَالِكٍ الأَشْعَرِيُّ ـ وَاللهِ مَا كَذَبَنِي! ـ: سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: لَيَكُونَنَّ مِنْ أُمَّتِي أَقْوَامٌ، يَسْتَحِلُّونَ الحِرَ وَالحَرِيرَ، وَالخَمْرَ وَالمَعَازِفَ. وَلَيَنْزِلَنَّ أَقْوَامٌ إِلَى جَنْبِ عَلَمٍ، يَرُوحُ عَلَيْهِمْ بِسَارِحَةٍ لَهُمْ، يَأْتِيهِمْ ـ يَعْنِي الفَقِيرَ ـ لِحَاجَةٍ، فَيَقُولُونَ: ارْجِعْ إِلَيْنَا غَدًا. فَيُبَيِّتُهُمُ اللهُ، وَيَضَعُ العَلَمَ، وَيَمْسَخُ آخَرِينَ قِرَدَةً وَخَنَازِيرَ إِلَى يَوْمِ القِيَامَةِ».[1]

«... عبد الرحمان بن غنم اشعری برای ما تعریف کرد که ابوعامر یا ابومالک اشعری برای من حدیث گفت ـ و به خدا قسم که به من دروغ نگفت ـ: او از پیامبر خدا ﷺ شنید که می‌فرماید: **اقوامی از امّت من هستند که زنا و پوشیدن و نوشیدنِ خمر و نیز موسیقی را حلال می‌شمرند** و اقوامی هم هستند که در کنارِ کوه، رحلِ اقامت می‌گزینند. چوپان، گوسفندان آنان را به چرا می‌برد و برای عرض حاجت به نزد آنان می‌رود ـ مقصود از این فرد، فقیر است ـ و آنان می‌گویند: فردا صبح نزد ما بیا. خدا آنان را هلاک می‌سازد و کوه را بر سر آنان خراب می‌سازد و **بقیهٔ آنان را به شکل میمون و خوک، تا روز قیامت «مسخ» می‌کند».**

این گروه از روایتها ـ که کم نیز نیست ـ از بزرگ بودنِ گناهِ پوشیدنِ حریر، تا این درجه خبر می‌دهد که یکی از عوامل «مسخ» انسانها به شکل میمون و خوک است!

در کتابهای عامه، روایتهای بسیاری نقل شده که در آنها از برخوردی ویژه خبر داده شده است که در این خصوص، میان رسول خدا ﷺ و عمر جریان یافته بود. در این روایتها، **عمر به پیامبر خدا ﷺ پیشنهاد می‌کند که برای روزهای عید و برای روزهایی که او دیداری رسمی با نمایندگان دولتها و ملتهای اطراف دارد، از لباسهایی استفاده کند که گرانبها و پر ارزش و پر ابهت است. در تمام این روایتها، پیامبر**

---

۱ صحيح البخاري (۷/ ۱۰۶).

رحمت ﷺ این پیشنهاد را رد می‌کند:

«... عَنِ الزُّهْرِيِّ، قَالَ: أَخْبَرَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِ اللهِ، أَنَّ عَبْدَ اللهِ بْنَ عُمَرَ، قَالَ: أَخَذَ عُمَرُ جُبَّةً مِنْ إِسْتَبْرَقٍ تُبَاعُ فِي السُّوقِ. فَأَخَذَهَا، فَأَتَى بِهَا رَسُولَ اللهِ ﷺ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ! ابْتَعْ هَذِهِ تَجَمَّلْ بِهَا لِلْعِيدِ وَالوُفُودِ. فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ ﷺ: إِنَّمَا هَذِهِ لِبَاسُ مَنْ لاَ خَلاَقَ لَهُ. فَلَبِثَ عُمَرُ مَا شَاءَ اللهُ أَنْ يَلْبَثَ، ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللهِ ﷺ بِجُبَّةِ دِيبَاجٍ. فَأَقْبَلَ بِهَا عُمَرُ، فَأَتَى بِهَا رَسُولَ اللهِ ﷺ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ! إِنَّكَ قُلْتَ: إِنَّمَا هَذِهِ لِبَاسُ مَنْ لاَ خَلاَقَ لَهُ، وَأَرْسَلْتَ إِلَيَّ بِهَذِهِ الجُبَّةِ؟! فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ ﷺ: تَبِيعُهَا أَوْ تُصِيبُ بِهَا حَاجَتَكَ».[1]

«... از زهری نقل است که گفت: سالم بن عبد الله به من خبر داد که عبد الله بن عمر گفت: عمر «جبّه‌ای از استبرق» را که در بازار فروخته می‌شد، گرفت و آن را به نزد پیامبر خدا ﷺ برد و گفت: **ای رسول خدا! این «جبّه» را بخر که در روزهای عید و روزهای ملاقات با هیأتهای رسمی، با آن زینت کنی.** رسول خدا ﷺ به او فرمود: **این لباس فردی است که به هیچ چیزی پابندی ندارد.** پس از این ماجرا، زمانی بر عمر گذشت ـ به مقداری که خدا می‌خواست ـ و رسول خدا ﷺ برای او «جبهٔ دیبایی» را فرستاد. عمر با آن روبرو شد و آن را به نزد رسول خدا ﷺ آورد و گفت: ای رسول خدا! تو خودت گفتی: این لباسِ فردی است که نصیبی از رحمت ندارد، و با این حال، این «جبّه» را برای من فرستاده‌ای؟! رسول خدا ﷺ به او فرمود: **آن را می‌فروشی و نیازت را با آن برآورده می‌سازی**».

این روایت و مانندهای بسیارِ آن که در کتابهای مهم عامه، بارها و بارها، و به اشکال مختلف تکرار شده است، این دلالت روشن را دارد که **پیامبر خدا ﷺ هرگز از این لباسها برای روزهای عید و برای ملاقاتهای رسمی، استفاده نکرده بود!**

با این اوصاف، بخاری در «ادب مفرد»ش روایتی را نقل کرده که بر اساس آن، لباس پیامبر خدا ﷺ در روزهای عید و روزهای ملاقات، یکی از همین پیراهنها بود که از همه مهمتر، تصریح به «طیالسه» بودنِ این لباسهاست:

«... حَدَّثَنَا عَبْدُ اللهِ ـ مَوْلَى أَسْمَاءَ ـ، قَالَ: أَخْرَجَتْ إِلَيَّ أَسْمَاءُ جُبَّةً مِنْ طَيَالِسَةٍ عَلَيْهَا لَبِنَةُ شِبْرٍ مِنْ دِيبَاجٍ، وَإِنَّ فَرْجَيْهَا مَكْفُوفَانِ بِهِ. فَقَالَتْ: هَذِهِ جُبَّةُ رَسُولِ اللهِ ﷺ.

۱ صحيح البخاري (۲/ ۱۶).

كَانَ يَلْبَسُهَا لِلْوُفُودِ، وَيَوْمَ الْجُمُعَةِ».[1]

«... عبد الله، غلام اسماء، برای ما چنین نقل کرد: **اسماء برای من «جُبّه»ای از دوش اندازِ مخصوصِ یهودیان را بیرون آورد** که بر آن، قطعه‌ای به اندازهٔ یک وجب از ابریشم دوخته شده بود و دو شکاف پشت و جلوی این «جُبّه» نیز روکشی از ابریشم داشت. او گفت: **این «جبّهٔ» رسول خدا ﷺ بود که آن را برای جلسه با هیأتهای رسمی و نیز در روزهای جمعه می‌پوشید**».

ممکن است گمان شود که این «جبّهٔ پیامبر خدا ﷺ» به شکل «طیالسه» بود نه یک «طیالسهٔ واقعی» که در آن حریر به کار رفته و یا از جنس حریر باشد! با این حال، عبارتِ «جُبَّةٌ مِنْ طَيَالِسَةٍ عَلَيْهَا لَبِنَةُ شِبْرٍ مِنْ دِيبَاجٍ، وَإِنَّ فَرْجَيْهَا مَكْفُوفَانِ بِهِ»، این شبهه را کاملا حل می‌کند و روشن می‌سازد که **در این «جبّه»، حداقل به اندازهٔ یک وجب حریر وجود داشت!** حال، این چگونه ممکن است؟ باید از بخاری پرسش کرد!

در یکی از این روایتها، پیامبر خدا ﷺ همین «تکه پارچهٔ حریری» را آتش خوانده است:

«أَخْبَرَنَا سُلَيْمَانُ التَّيْمِيُّ، قَالَ: حَدَّثَ الْحَسَنُ، بِحَدِيثِ أَبِي عُثْمَانَ النَّهْدِيِّ، عَنْ عُمَرَ فِي الدِّيبَاجِ. قَالَ: فَقَالَ الْحَسَنُ: أَخْبَرَنِي رَجُلٌ مِنَ الْحَيِّ، أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى رَسُولِ اللهِ ﷺ وَعَلَيْهِ جُبَّةٌ لَبِنَتُهَا دِيبَاجٌ. قَالَ: فَقَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: لَبِنَةٌ مِنْ نَارٍ».[2]

«سلیمانِ تیمی خبر داد که حسن ماجرای حدیث ابو عثمان نهدی را از عمر در بارهٔ «لباس حریر» چنین نقل کرد: او گفت: حسن گفت که مردی از قبیله، به من خبر داد که او بر رسول خدا ﷺ وارد شد، **در حالی که جبه‌ای بر دوش داشت که قطعه‌ای از آن حریر بود.** او گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: **این قطعه، قطعه‌ای از آتش است**».

در این صورت، برای آن که ادعاهای این جماعت، در این مورد، درست از آب در آید، **باید ادّعا کرد که نفسِ «طیالسه» بودنِ جبّهٔ پیامبر خدا ﷺ، سبب شده که «لبنهٔ» آن ـ که از جنس حریر بوده است ـ دیگر به عنوان قطعه‌ای از «آتش» نباشد!**

این یک شوخی دردناکی بیش نیست! پیامبر رحمت ﷺ نه تنها خودش «طیالسه» بر تن نمی‌کرد که دیگران را نیز از پوشیدنِ آنها نهی می‌کرد:

---

۱ الأدب المفرد مخرجا (ص: ۱۲۷).

۲ مسند أحمد مخرجا (۳۴/ ۲۸۴).

«... عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَمْرٍو، قَالَ: أَتَى النَّبِيَّ ﷺ أَعْرَابِيٌّ، عَلَيْهِ جُبَّةٌ مِنْ طَيَالِسَةٍ، مَكْفُوفَةٌ بِدِيبَاجٍ، أَوْ مَزْرُورَةٌ بِدِيبَاجٍ. فَقَالَ: إِنَّ صَاحِبَكُمْ هَذَا يُرِيدُ أَنْ يَرْفَعَ كُلَّ رَاعٍ ابْنِ رَاعٍ، وَيَضَعَ كُلَّ فَارِسٍ ابْنِ فَارِسٍ. فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ مُغْضَبًا. فَأَخَذَ بِمَجَامِعِ جُبَّتِهِ فَاجْتَذَبَهُ، وَقَالَ: لَا أَرَى عَلَيْكَ ثِيَابَ مَنْ لَا يَعْقِلُ»![1]

«... از عبد الله بن عمرو نقل است که گفت: یک اعرابی به نزد پیامبر خدا ﷺ آمد که **بر دوش او «جبّه‌ای از طیالسه» بود که در آن، قطعاتی از حریر به کار رفته و یا با حریر بر روی آن، کار شده بود.** آن مرد گفت: این همراه شما (=پیامبر خدا ﷺ) می‌خواهد هر «چوپان» بچه «چوپانی» را به اوج برساند و هر «سوارِ» فرزند «سواری» را خوار کند و به زیر بکشاند. پیامبر خدا ﷺ خشمگین برخاست و خِرِ او را گرفت و به محکم به سمت خودش کشید و فرمود: **دیگر نبینم لباس افرادی را بر تن کنی که از عقلشان استفاده نمی‌کنند»!**

عبارتِ «لَا أَرَى عَلَيْكَ ثِيَابَ مَنْ لَا يَعْقِلُ» یک نهی ساده نیست. این تعبیر، علاوه بر نهی، تخفیفِ فردی است که این لباس را بر تن می‌کند و این، یک نهی ویژه است!

با این حال و با این صراحتها، این جماعت به این مقدار هم بسنده نکرده‌اند که «طیالسه» را فقط در روزهای عید و روزهای ملاقات بر تن پیامبر خدا ﷺ بکنند. آنان ادّعا کرده‌اند که **پیامبر خدا ﷺ در میدانهای جنگ نیز از این «جبّه»ها بر تن می‌کرد.** لازم به یاد آوری است که این اخبار پس از شهادت پیامبر خدا ﷺ، و توسط افرادی مانند اسماء دختر ابو بکر، انتشار داده شده است:

«... عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَتْ لَهُ جُبَّةٌ مِنْ طَيَالِسَةٍ مَكْفُوفَةٍ بِالدِّيبَاجِ. يَلْقَى فِيهَا الْعَدُوَّ».[2]

«... از **اسماء دختر ابو بکر نقل است** که **پیامبر خدا ﷺ، «جبّه‌ای از طیالسه» داشت که در آن حریر به کار رفته شده بود. او با آن لباس، با دشمنان روبرو می‌شد».**

تصور کنید که پیامبر خدا ﷺ برای جنگ با خیبریان، «طیالسه» بر تن کرده باشد؛ «طیالسه»ای که لباس خاص و معروف یهودیان است! یا تصور کنید که مثلاً برای فتح مکه، او ﷺ «طیالسه» بر تن کرده باشد؛ آن هم «طیالسه»ای که به دردِ «بزم» می‌خورد نه به دردِ «رزم»! در آن صورت، دشمنان این

۱ مسند أحمد مخرجا (۱۱/ ۶۷۰).

۲ مسند أحمد مخرجا (۴۴/ ۵۴۰).

پیامبرﷺ، در موردِ او چه مطالبی را بر زبانهایشان جاری می‌سازند!

در بعضی از روایتهای این جماعت ادّعا شده که **«طیالسه» پیراهنِ همیشگی پیامبر خداﷺ بوده است:**

«... حَدَّثَنَا عَبْدُ اللهِ ـ مَوْلَى أَسْمَاءَ ـ عَنْ أَسْمَاءَ، قَالَ: أَخْرَجَتْ إِلَيَّ جُبَّةً طَيَالِسَةً، عَلَيْهَا لَبِنَةُ شَبْرٍ مِنْ دِيبَاجٍ كِسْرَوَانِيٍّ، وَفَرْجَاهَا مَكْفُوفَانِ بِهِ. قَالَتْ: هَذِهِ جُبَّةُ رَسُولِ اللهِ ﷺ كَانَ يَلْبَسُهَا. كَانَتْ عِنْدَ عَائِشَةَ. فَلَمَّا قُبِضَتْ عَائِشَةُ، قَبَضْتُهَا إِلَيَّ. فَنَحْنُ نَغْسِلُهَا لِلْمَرِيضِ مِنَّا، يَسْتَشْفِي بِهَا».[1]

«... عبد الله ـ غلام اسماء ـ از اسماء، چنین نقل کرده است: اسماء، **«جبّهٔ طیالسه»**ای را بیرون آورد که روی آن به اندازهٔ یک وجب از حریر کسروانی داشت و دو شکاف پشت و جلوی آن «جبّه» با «دیبا» پوشانده شده بود. او گفت: **این جبهٔ رسول خداﷺ است** که **همیشه آن را بر تن می‌کرد.** این «جبّه» نزد عایشه بود. پس، وقتی او از دنیا رفت، من آن را برداشتم. ما برای بیمارانمان آن را می‌شوییم و مریض با آبِ آن شستشو، شفا می‌طلبد».

کار را به آن جا رسانده‌اند که گویی پیامبر خداﷺ، لباسی به جز «طیالسه» نداشت و اصولاً هر جا صحبت از «جبّهٔ پیامبر خداﷺ» به میان آید، گویا مقصود از آن، «طیالسه» است:

«... عَنْ أَبِي عُمَرَ، مَوْلَى أَسْمَاءَ، قَالَ: قَالَتْ أَسْمَاءُ: يَا جَارِيَةُ! نَاوِلِينِي جُبَّةَ رَسُولِ اللهِ ﷺ. قَالَ: فَأَخْرَجَتْ جُبَّةً مِنْ طَيَالِسَةٍ».[2]

«... از ابوعمر، غلام اسماء، نقل است که گفت: اسماء گفت: ای دختر! **جبّهٔ رسول خداﷺ را به من بده.** او گفت: **اسماء، جبه‌ای از «طیالسه» را برای من، خارج ساخت».**

عبارتِ **«فَأَخْرَجَتْ جُبَّةً مِنْ طَيَالِسَةٍ»** بعد از **«نَاوِلِينِي جُبَّةَ رَسُولِ اللهِ»** حکایتی روشن از این مطلب دارد که این جماعت بر این موضوع اصرار داشتند که به مردم این گونه القا کنند که **پیامبر خداﷺ یک «جبّه» بیشتر نداشت و آن هم «طیالسه» و آن «طیالسه» هم در نزدِ اسماء بود!**

به این موضوع تصریح هم کرده‌اند:

---

۱ مسند أحمد مخرجا (۴۴/ ۵۰۷).

۲ مسند أحمد مخرجا (۴۴/ ۵۳۸).

«... عَنْ مُغِيرَةَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ: كَانَ يَلْبَسُ طَيْلَسَانًا مُدَبَّجًا».[۱]

«... از مغیره از ابراهیم نقل است که گفت: او (=پیامبر خدا ﷺ) طیلسانی را برتن می‌کرد که در آن دیبا به کار رفته بود».

تعبیر «كَانَ يَلْبَسُ»، یک تعبیرِ استمراری است و حکایت از آن دارد که پیامبر خدا ﷺ ـ یا هر فرد دیگری که مرجعِ ضمیر «كَانَ يَلْبَسُ» است ـ همیشه طیلسانی را برتن می‌کرد که در آن حریر به کار رفته بود!

زین الدین، ابو الفضل، عبد الرحیم بن حسین عراقی (م. ۸۰۶هـ) در «الفیه»اش در مورد سیرهٔ پیامبر خدا ﷺ، این موضوع را این گونه به نظم آورده است[۲]:

لَهُ ثَلاثٌ مِنْ جُبابٍ تُلْبَسُ ... فِي الْحَرْبِ، إِحْداهُنَّ مِنْها سُنْدُسُ

أَخْضَرُ، ثُمَّ جُبَّةٌ طَيالِسَهْ ... تُغْسَلُ لِلْمَرْضىٰ، وكانَتْ مَلْبَسَهْ

«او سه «جبّه» داشت که آنها را در جنگ می‌پوشید که یکی از آنها از حریر بسیار لطیف و سبز رنگ بود. جبّهٔ دیگری هم داشت که «جبّهٔ طیالسه» و لباس او بود که از آب شستشوی آن برای شفای بیماران استفاده می‌شد».

به این ترتیب، **«جبّهٔ طیالسه» لباسِ همیشگی پیامبر رحمت ﷺ بود و در منطق این جماعت، این از مسلّمات سیرهٔ آن حضرت، به شمار می‌آمد!**

اسماء دختر ابو بکر که این «جبّه» و یا این «جبّه»ها را مالک شده بود، آن را به هر بهانه‌ای از صندوقچه بیرون می‌کشید و ماجرای آن را مطرح می‌کرد:

«... حَدَّثَنَا عَبْدُ اللهِ أَبُو عُمَرَ، مَوْلَى أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ، قَالَ: رَأَيْتُ ابْنَ عُمَرَ فِي السُّوقِ اشْتَرَى ثَوْبًا شَأْمِيًّا، فَرَأَى فِيهِ خَيْطًا أَحْمَرَ، فَرَدَّهُ. فَأَتَيْتُ أَسْمَاءَ. فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لَهَا. فَقَالَتْ: يَا جَارِيَةُ! نَاوِلِينِي جُبَّةَ رَسُولِ اللهِ ﷺ. فَأَخْرَجَتْ جُبَّةً طَيَالِسَةً مَكْفُوفَةَ الْجَيْبِ، وَالْكُمَّيْنِ، وَالْفَرْجَيْنِ بِالدِّيبَاجِ».[۳]

---

۱ مصنف ابن أبي شيبة (۵/ ۱۵۵).

۲ ألفية السيرة النبوية - نظم الدرر السنية الزكية (ص: ۱۴۶).

۳ سنن أبي داود (۴/ ۴۹).

«... عبد الله، ابو عمر ـ غلام اسماء بنت ابو بکر ـ نقل کرد که من دیدم ابن عمر در بازار پیراهنی شامی خرید و دیدم که در آن پیراهن نخ قرمز به کار رفته است و دیدم که او آن را پس داد. به نزد اسماء رفتم و آن ماجرا را برای او نقل کردم. او گفت: ای دخترک! «جبّهٔ» رسول خدا ﷺ را بیاور. او «جبّهٔ طیالسه»ای را بیرون آورد که روی شکاف سینه و روی دو آستین و نیز روی دو شکاف پشت و رویِ پایینِ آن، با «دیبا» تکه دوزی شده بود».

روشن است که با این روایتها، به دنبال حل مسائل و مشکلات دیگری بوده‌اند که آن مشکلات، راهی غیر از این نداشت که این گونه ادّعاهایی را تکرار کنند! این مشکلات از تن کردنِ «طیالسه» توسط افرادی ناشی می‌شد که به جای پیامبر خدا ﷺ تکیه زده بودند! و بهترین راه برای چهره دادنِ به این امر، آن بود که ادّعا کنند:

«این خودِ پیامبر خدا ﷺ بود که این لباس را بر تن می‌کرد و پوشیدنِ آن را شایع ساخته بود و الّا این مردم، «طیالسه» را از کجا می‌شناختند و از چه طریقی به آن دسترسی داشتند»؟!

شاید این گونه به نظر رسد که این ادّعایی است بی برهان! اما این گونه نیست و بلکه بر اساس اخباری که به دست رسیده این مطلب از مسلّمات است. عمر بن عبد العزیز ـ که موزه دار لوازم شخصی پیامبر رحمت ﷺ نیز بود ـ با «جبّهٔ طیالسه» نماز ـ و شاید نماز جماعت ـ هم می‌خواند:

«... حَدَّثَنَا وَكِيعٌ، قَالَ: أَخْبَرَنَا الرَّبِيعُ بْنُ صَبِيحٍ، قَالَ: أَخْبَرَنِي مَنْ رَأَى عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ يُصَلِّي فِي جُبَّةٍ طَيَالِسَةٍ لَيْسَ عَلَيْهِ إِزَارٌ».[1]

«... وکیع برای ما حدیث گفت که ربیع بن صَبیح به ما خبر داد که فردی به من خبر داد که **خودش دیده است، عمر بن عبد العزیز در «جبهٔ طیالسه» نماز می‌خواند و پایین پوشی هم نداشت»**.

پوشیدنِ «طیالسه» خاص عمر بن عبد العزیز نبود. **تمام حاکمانِ پس از پیامبر خدا ﷺ باید این «طیالسه» را که نمادی از «یهودیان» بود بر تن می‌کردند که بر تن نیز کرده بودند:**

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَانِ بْنِ نَوْفَلٍ، أَنَّهُ حَدَّثَهُ عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ: أَنَّ ثَوْبَ رَسُولُ اللهِ ﷺ الَّذِي كَانَ يَخْرُجُ فِيهِ إِلَى الْوَفْدِ، ثَوْبٌ أَخْضَرُ طُولُهُ أَرْبَعَةُ أَذْرُعٍ، وَعَرْضُهُ ذِرَاعَانِ

---

۱ مصنف ابن أبي شيبة (۲/ ۳۹).

وَشِبْرٌ. فَهُوَ عِنْدَ الْخُلَفَاءِ قَدْ خَلُقَ. فَبَطَّنُوهُ بِثَوْبٍ يَلْبَسُونَهُ يَوْمَ الْفِطْرِ وَالْأَضْحَى».[1]

«از محمد بن عبد الرحمان بن نوفل نقل است که از قول عروة بن زبیر برای او نقل کرده است که **پیراهن رسول خدا ﷺ که با آن به ملاقات هیأتهای رسمی می‌رفت**، ردایش پیراهنی حضرمی بود که طولش چهار ذراع و عرضش دو ذراع و یک وجب بود و **آن پیراهن در نزدِ خلفا کهنه شد، به این خاطر، خلفا لباسِ دیگری را برای آن لباس آستر ساختند و آن را در روزهای فطر و قربان بر تن می‌کردند**».

ابعادِ این لباس، ابعاد یک «جبّه» است و رنگ آن و هم‌چنین زمانِ بر تن کردنِ آن، نشانی بر این واقعیت است که این «جبّه»، «جبّهٔ طیالسه» بود.

عروة بن زبیر، فرزند زبیر است و آورده‌اند که او در سال ۲۳ هـ‌ق به دنیا آمده است[2]. به این سبب، زمانی که او از آن سخن می‌گوید، زمان عثمان و معاویه و یزید بن معاویه و... است و صد البته که این روایت، زمانِ ابو بکر و عمر را نیز شامل می‌شود زیرا اگر تعبیر «الخلفاء» در این روایتها، مفهومی داشته باشد، حتماً ابو بکر و عمر را شامل می‌شود. و اگر چنین نبود او حتماً آن دو نفر را از این قاعده استثنا می‌کرد! به این سبب و بر اساس این روایتها نیز چنین حکم می‌شود که **ابو بکر و عمر و عثمان و معاویه و... همگی در روزهای عیدشان، «جبّهٔ طیالسه» را بر تن می‌کردند!** و بنا به ادّعای راوی این روایت و این روایتها، این همان پیراهنی است که پیامبر خدا ﷺ در جلسات رسمی با هیأتهای رسمی، آن را بر تنش می‌کرد!

> **«صد البته که این عمل، برای استفاده از برکتِ این پیراهن و استشفای بیمار به وسیلهٔ آب شستشوی آن نبود. آنان بر تختِ پیامبر خدا ﷺ می‌نشستند، پیراهن او را بر تن می‌کردند، عصای او را به دست می‌گرفتند، انگشتر او را بر دست می‌کردند تا به این وسیله به همگان بفهمانند که اینان به راستی جانشینان همان فردی هستند که روزی بر این تخت تکیه می‌داد و این لباس را بر تن می‌کرد»!**

این مطالب البته در بارهٔ لباس پیامبر رحمت ﷺ در شرایطی می‌تواند درست باشد که این لباس، واقعاً لباس پیامبر خدا ﷺ باشد اما ـ همان گونه که ملاحظه شد ـ پیامبر رحمت ﷺ هرگز این

---

۱ أخلاق النبي لأبي الشيخ الأصبهاني (۲/ ۱۸۶)، الزهد والرقائق لابن المبارك والزهد لنعيم بن حماد (۱/ ۲۶۴). هم‌چنین: أخلاق النبي لأبي الشيخ الأصبهاني (۲/ ۱۵۳).

۲ تهذيب الكمال في أسماء الرجال (۲۰/ ۲۲).

لباسها را برتن نکرد! به این سبب، هدف یا اهداف دیگری نیزدر پیِ این حرکتها خوابیده است!

«حاکمانِ پس از پیامبررحمت ﷺ به دلیل شیفتگیِ آنان نسبت به یهودیان و یا شاید به دلیل قراردادهایشان با آنان، ناچار بودند از «طیالسه» به عنوان لباس فرمِ حکومتی استفاده کنند».

ناگفته پیداست: با جوّی که در جامعهٔ آن روز مدینه وجود داشت، آنان به راحتی نمی‌توانستند پوشیدنِ این لباس و این لباسها را به پیامبرخدا ﷺ نسبت دهند. به این سبب، **از توانِ افرادی همانند عایشه و حفصه و اسماء برای تثبیت این که این لباسها، لباسهای پیامبرخدا ﷺ است، استفاده کردند.** استفاده از برکتِ این لباسها و تبرّک جویی از آنها، بهترین و مؤثرترین راه تشخیص داده شده بود!

به این ترتیب و با تثبیتِ این لباسها به عنوان لباس پیامبررحمت ﷺ، حاکمانِ بعد از پیامبر، در واقع، با یک حرکت سه نشان را نشانه رفتند:

۱- این گونه وانمود کردند که پیامبرخدا ﷺ نیزبه گونه‌ای تحت تأثیرفرهنگ یا قدرت یهودیان بود و به هردلیل، از لباسهای فرم آنان در مجامع رسمی استفاده می‌کرد!

۲- با پوشیدن این لباسها، خودشان را جانشینان به حق و شایسته‌ای برای پیامبررحمت ﷺ معرفی می‌کردند!

۳- وظیفهٔ خود را نسبت به صاحبانِ طیالسه به انجام می‌رساندند.

طبری در تاریخش، ماجرایی را نقل کرده است که از راه نگاهی به آن می‌توان با این حقیقت آشنا شد که حرکتِ اسماء در جهت نسبت دادنِ «پوشیدنِ طیالسه» به پیامبرخدا ﷺ و تثبیت این مطلب که او در جنگها و در اعیاد و در ملاقاتهای رسمی این پیراهن را برتن می‌کرد، دقیقاً با نظرعمرو ابو بکرو با درخواست اکیدِ آنان، انجام می‌شد:

«... عَنْ جُبَيْرِ بْنِ صَخْرٍ ـ حارِسِ النَّبِيِّ ﷺ ـ عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: كَانَ خَالِدُ بْنُ سَعِيدِ بنِ الْعاصِيِّ بِالْيَمَنِ زَمَنَ النَّبِيِّ ﷺ. وتُوُفِّيَ النَّبِيُّ ﷺ وَهُوَ بِهَا. وَقَدِمَ بَعْدَ وَفَاتِهِ بِشَهْرٍ، وَعَلَيْهِ جُبَّةُ دِيبَاجٍ. فَلَقِيَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ وَعَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ. فَصَاحَ عُمَرُ بِمَنْ يَلِيهِ: مَزِّقُوا عَلَيْهِ جُبَّتَهُ! أَيَلْبَسُ الْحَرِيرَ وَهُوَ فِي رِجَالِنَا فِي السِّلْمِ مَهْجُورٌ؟! فَمَزَّقُوا جُبَّتَهُ. فَقَالَ خَالِدٌ: يَا أَبَا الْحَسَنِ! يَا بَنِي عَبْدِ مناف! أَغُلِبْتُمْ عَلَيْهَا! فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام: أَمُغَالَبَةً تَرَى أَمْ خِلَافَةً؟ قَالَ: لا يُغَالِبُ عَلَى هَذَا الأَمْرِ أَوْلَى مِنْكُمْ يَا

بَنِي عَبْدِ مَنَافٍ».[۱]

«... از جبیربن صخر ـ که پاسدار پیامبرخدا ﷺ بود ـ ، از پدرش، نقل است که گفت: خالد بن سعید بن عاصی در زمان حیاتِ پیامبرخدا ﷺ در یمن بود. در وقتی که پیامبرخدا ﷺ از دنیا رفت، او هنوز در یمن بود. یک ماه بعد از وفات پیامبرخدا، او به مدینه آمد در حالی که **بر دوشش «جبّه»ای از جنسِ «حریر» داشت**. او با عمربن خطاب و علی بن ابوطالب برخورد کرد. عمر به اطرافیانش فریاد زد که **«جبّهٔ» او را پاره کنید! آیا او حریر بپوشد و در حالی که از مردان ماست و در زمان صلح است و در حکومت به کاری اشتغال ندارد؟! اطرافیان، پیراهن او را پاره پاره کردند**. خالد گفت: **ای ابو الحسن! ای بنو عبد مناف! آیا در مورد خلافت، بر شما چیره شدند؟ پس از آن، علی ﷺ فرمود: تو را عقیده بر این است که این امر، از راه جنگ و غلبه به دیگری انتقال می‌یابد یا از راه خلافت؟! او گفت: ای بنو عبد مناف! سزاوارتر از شما کسی بر این امر غلبه پیدا نمی‌کند»**.

خالد بن سعید که بر اساس این خبر، یک ماه بعد از شهادت خاتم پیامبران ﷺ به مدینه آمده بود، در مدینه همه چیز را دگرگون می‌دید. او به ناگاه می‌دید که عمر همه کاره شده است! و عمر هم که اکنون یکی از حاکمان به شمار می‌آمد و خودش یکی از برتن کنندگانِ «طیالسه» در سالهای بعد بود، خالد بن سعید را با حکم پوشیدنِ حریر آشنا نمی‌کند و به جای آن، فرمان می‌دهد تا «جبّهٔ» خالد را پاره پاره کنند و مردان او نیز آن «جبّه» را پاره پاره کردند!

برای پاره کردنِ این «جبّه» عمر یک جمله را اظهار و در آن یک جمله، مطالبی را مطرح کرده است: **«أَيَلْبَسُ الْحَرِيرَ وَهُوَ فِي رِجَالِنَا فِي السِّلْمِ مَهْجُورٌ»؟! این جمله و جملاتی این گونه ـ که خودش بخشی از نقشه‌های بعدی آنان بود ـ سه برهان عمر برای پاره پاره کردنِ لباس خالد بن سعید بود که آن را با صدای بلند فریاد نیز زده است تا فردی باقی نماند که با این مطلب آشنایی نداشته باشد:**

۱- لباس او از حریر بود.

۲- او در میدان جنگ این لباس را برتن نکرده بود.

۳- او «مهجور» بود و هنوز پست و رتبه‌ای را در حکومت فعلی، احراز نکرده بود.

به این ترتیب و با این عمل، عمر با صدایی بلند اعلام کرد: **پوشیدنِ لباس حریر وقتی اشکال دارد که اولاً ابو بکر و عمر نباشی و ثانیاً در زمان صلح به سر بری!** پس، اگر خالد بن سعید، «مهجور» نبود ـ یعنی اگر او در حکومت، نقشی داشت ـ و اگر او در میدان جنگ بود، پوشیدن لباس حریر برای او

۱ تاریخ الطبري = تاریخ الرسل والملوك، وصلة تاریخ الطبري (۳/ ۳۸۸).

اشکالی نداشت و در آن صورت، دیگر آن لباس را برتن او پاره پاره نمی‌کردند اما اکنون که این دو شرط مفقود است، باید لباس او را برتن او پاره پاره کرد!

اکنون و با این توصیفات، روشن است که چرا این جملات عمر، خودش بخشی از نقشهٔ آنان است! عمر در واقع، با این عبارتها با صراحت اعلام کرده که **پیامبر خدا ﷺ در جنگهایش، «طیالسه» برتن می‌کرد و نیز در زمانهایی که او «مهجور» نبود و جلساتی با بزرگانِ کشورهای دیگر داشت، از پوشش این لباس بهره می‌گرفت** و این همان است که براساسِ روایتهای ارائه شده، اسماء و عایشه، سنگ آن را به سینه می‌زدند و با تمام قدرت و در تمام موقعیتها، به نشر و تثبیتِ آن می‌پرداختند.

به هر حال و از آن جایی که خالد بن سعید پیراهنش را پاره پاره می‌دید، دلش به حال اسلام سوخت و از این همه تغییر در مدینه پرسش کرد: «**أَغُلِبْتُمْ عَلَيْهَا**»؟! این پرسش نیز به خوبی نشان می‌دهد که:

«رسیدن به نقطه‌ای که عمر و ابوبکر در آن قرار داشتند، جز با جنگ و غلبه، از هیچ راه دیگری امکان نداشت و این جنگ و غلبه نیز صورت گرفته بود».

نمودِ استفاده از سایر لوازم شخصی پیامبر خدا ﷺ به اندازهٔ نمود استفاده از لباسها و تخت و چوبدستی و نیزه‌های کوچک پیامبر خدا ﷺ نبود به این سبب، **حاکمان اجازه داده بودند تا کفشها و جام آب و ظرفهای غذای پیامبر رحمت ﷺ نزد سایر هجوم آورندگان باقی بماند.** یکی از این افراد، انس بن مالک است و یکی از مواردی که به صورت مستقیم یا غیرمستقیم به دست او رسید، کفشهای پیامبر خدا ﷺ بود. باید توجه داشت البته که کفشهای پیامبر رحمت را نمی‌شد شست و با آبِ آن، بیماران را شفا داد! برای استفاده از این کفشها به روشهای بدیعتری نیاز بود که به کار نیز گرفته شده بود:

«... أَخْبَرَنَا عِيسَى بْنُ طَهْمَانَ، قَالَ: خَرَجَ إِلَيْنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ، بِنَعْلَيْنِ لَهُمَا قِبَالاَنِ. فَقَالَ ثَابِتٌ الْبُنَانِيُّ: هَذِهِ نَعْلُ النَّبِيِّ ﷺ».[1]

«... عیسی بن طهمان به ما خبر داد که **انس بن مالک با نعلینی به نزد ما آمد که دو بند داشت.** در آن موقع، ثابت بنانی گفت: **این کفش پیامبر خدا ﷺ است**».

انس بن مالک برای استفاده از برکت این کفشها، خودش آنها را به پا می‌کرد و حتماً هر زمانی که آنها را به پا می‌کرد، تا عرش خدا بالا هم می‌رفت! به هر حال، براساس این روایت، او کفش پیامبر

۱ صحيح البخاري (۷/ ۱۵۴).

رحمت ﷺ را به این و آن، نشان نمی‌داد بلکه آنها را به پا می‌کرد و فرد دیگری به بقیه خبر می‌داد که این، همان کفشی است که پیامبر خدا ﷺ آن را پا می‌کرد!

البته روایتهای صحیح دیگری نیز در صحیح بخاری وجود دارد که بر اساس آنها، انس این کفشها را به دیگران نشان هم می‌داد:

«... حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ طَهْمَانَ، قَالَ: أَخْرَجَ إِلَيْنَا أَنَسٌ نَعْلَيْنِ جَرْدَاوَيْنِ لَهُمَا قِبَالاَنِ. فَحَدَّثَنِي ثَابِتٌ الْبُنَانِيُّ بَعْدُ، عَنْ أَنَسٍ: أَنَّهُمَا نَعْلاَ النَّبِيِّ ﷺ»[1].

«... عیسی بن طهمان برای ما چنین روایت کرد: **انس برای ما یک جفت کفش چرمین که دو بند داشت برای ما بیرون آورد.** ثابت بنانی بعد از آن برای ما از قول انس نقل کرد که **آن کفش، کفش پیامبر خدا ﷺ بود**».

«قدح»های پیامبر رحمت ﷺ نیز در تقسیم «ارثهای فردی که وارث ندارد»[2] به انس رسیده بود و شاید هم او خودش مستقیماً آنها را دزدیده بود:

«عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ...: أَنَّ قَدَحَ النَّبِيِّ ﷺ انْكَسَرَ، فَاتَّخَذَ مَكَانَ الشَّعْبِ سِلْسِلَةً مِنْ فِضَّةٍ. قَالَ عَاصِمٌ: رَأَيْتُ الْقَدَحَ وَشَرِبْتُ فِيهِ»[3].

«از انس بن مالک... نقل است که گفت: **قدح پیامبر خدا ﷺ شکست و او در جای شکستگی از نخی از جنس نقره استفاده کرد.** و عاصم گفت: من آن قدح را دیدم و در آن نوشیدم».

تفاوت «قدح» با «کفش» پیامبر رحمت ﷺ در این بود که در «قدح» می‌شد آب ریخت و آن را برای استشفا نوشید و یا از برکت آن استفاده کرد! به هر حال، این «قدح» و آن «کفش» برای «تبرک» و یا به هر منظور دیگری به خانهٔ انس منتقل شده باشد، این پرسش به ذهن افرادی که با پیامبر خدا ﷺ و با این مباحث آشنایی دارند، خطور می‌کند که **این جامها در نزد انس چه می‌کرد؟** پیامبر خدا ﷺ آنها را به او بخشیده بود، خاندان پیامبر رحمت ﷺ به او بخشیده بودند و یا او خودش، با روشهای دیگری به آنها دسترسی پیدا کرده بود؟!

گفته شده است که انس خادم پیامبر رحمت ﷺ بود و او خودش، گاهی از خودش، به عنوانِ

---

۱ صحيح البخاري (۴/ ۸۳).

۲ **این درد، درد عجیب و عظیمی است!**

۳ صحيح البخاري (۴/ ۸۳).

«خُوَیْدِم» (=خادم کوچک) یاد می‌کند:

«... حَدَّثَنَا ثَابِتٌ، قَالَ أَنَسٌ: مَا شَمِمْتُ شَيْئًا عَنْبَرًا قَطُّ، وَلَا مِسْكًا قَطُّ، وَلَا شَيْئًا قَطُّ أَطْيَبَ مِنْ رِيحِ رَسُولِ اللهِ ﷺ. وَلَا مَسِسْتُ شَيْئًا قَطُّ، دِيبَاجًا، وَلَا حَرِيرًا، أَلْيَنَ مَسًّا مِنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ. قَالَ ثَابِتٌ: فَقُلْتُ: يَا أَبَا حَمْزَةَ! أَلَسْتَ كَأَنَّكَ تَنْظُرُ إِلَى رَسُولِ اللهِ ﷺ، وَكَأَنَّكَ تَسْمَعُ إِلَى نَغَمَتِهِ؟! فَقَالَ: بَلَى. وَاللهِ! إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ أَلْقَاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَأَقُولَ: يَا رَسُولَ اللهِ! خُوَيْدِمُكَ! قَالَ: خَدَمْتُهُ عَشْرَ سِنِينَ بِالْمَدِينَةِ وَأَنَا غُلَامٌ. لَيْسَ كُلُّ أَمْرِي كَمَا يَشْتَهِي صَاحِبِي أَنْ يَكُونَ، مَا قَالَ لِي فِيهَا: أُفٍّ، وَمَا قَالَ لِي: لِمَ فَعَلْتَ هَذَا؟! أَوْ أَلَا فَعَلْتَ هَذَا»؟![1]

«... ثابت برای ما گفت که انس چنین گفت: من عنبر و مشک و نه هیچ چیز دیگری را بو نکردم که خوش‌بوتر از بوی رسول خدا ﷺ باشد و نه دیبا و نه حریری را لمس نکردم که نرمتر از رسول خدا ﷺ باشد. ثابت گوید: گفتم: ای ابو حمزه! **آیا این گونه نیست که گویی تو هم اکنون به رسول خدا ﷺ نگاه می‌کنی و گویی هم اکنون به صدای خوشِ او گوش می‌دهی**؟! او گفت: بله این گونه است. به خدا قسم! من امید آن را دارم که در روز قیامت او را ببینم و به او بگویم: ای رسول خدا! **خادم کوچک تو هستم**. او گفت: **من ده سال در مدینه او را خدمت کردم**، در حالی که من جوان بودم و تمام کارها آن گونه نبود که آقایم می‌خواست آن گونه باشد اما او یک بار هم به من «اف» نگفت و هرگز به من نگفت: چرا این کار را کردی و یا چرا این کار را نکردی»؟!

با این حال، در هیچ روایتی، خبری داده نشده است که پیامبر رحمت ﷺ خودش این جام و آن کفشها را به انس داده بود. یعنی انس، خودش آنها را به دست آورده بود و سالیانِ سال نیز از آنها استفاده می‌کرد:

«عَنْ عَاصِمٍ الأَحْوَلِ، قَالَ: رَأَيْتُ قَدَحَ النَّبِيِّ ﷺ عِنْدَ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ وَكَانَ قَدْ انْصَدَعَ فَسَلْسَلَهُ بِفِضَّةٍ. قَالَ: وَهُوَ قَدَحٌ جَيِّدٌ عَرِيضٌ مِنْ نُضَارٍ. قَالَ: قَالَ أَنَسٌ: لَقَدْ سَقَيْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ فِي هَذَا الْقَدَحِ أَكْثَرَ مِنْ كَذَا وَكَذَا. قَالَ: وَقَالَ ابْنُ سِيرِينَ: إِنَّهُ كَانَ فِيهِ حَلْقَةٌ مِنْ حَدِيدٍ. فَأَرَادَ أَنَسٌ أَنْ يَجْعَلَ مَكَانَهَا حَلْقَةً مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ. فَقَالَ لَهُ أَبُو

---

۱ مسند أحمد مخرجا (۲۱/ ۳۹).

طَلْحَةَ: لاَ تُغَيِّرَنَّ شَيْئًا صَنَعَهُ رَسُولُ اللهِ ﷺ. فَتَرَكَهُ».[۱]

«از عاصمِ احول نقل است که گفت: **من قدح پیامبر خدا ﷺ را نزد انس بن مالک دیدم. این قدح ترک برداشته بود و او آن را با نقره بند زده بود.** او گفت: **آن قدح، قدحی نیکو، و عریض از چوبی ویژه برای این کار بود.** او گفت: انس گفت: من رسول خدا ﷺ را در این قدح بیش از این مقدار و آن مقدار نوشاندم . او گفت: ابن سیرین گفت: **در آن قدح، حلقه‌ای از جنس آهن بود و انس خواست که به جای آن حلقه‌ای از طلا یا نقره قرار دهد** اما ابو طلحه به او گفت: **تو چیزی را که رسول خدا ﷺ آن را ساخته است، تغییر نده.** او هم آن کار را ترک کرد».

سفارش ابو طلحه ـ یعنی عبارتِ «لاَ تُغَيِّرَنَّ شَيْئًا صَنَعَهُ رَسُولُ اللهِ ﷺ» ـ البته تصریحی بر این واقعیت است که این «جام آب» یا این «قدح»، جام آب پیامبر رحمت بود ﷺ که او خودش تغییراتی را در آن جامِ آب داده و همین جام آب بود که به دست انس رسیده بود!

****

«حَدَّثَنَا الْقَاضِي أَبُو عَلِيٍّ، عَنْ شَيْخِهِ أَبِي الْقَاسِمِ بْنِ الْمَأْمُونِ، قال: «كانت عِنْدَنَا قَصْعَةٌ مِنْ قِصَاعِ النَّبِيِّ ﷺ.. فَكُنَّا نَجْعَلُ فِيهَا الْمَاءَ لِلْمَرْضَى فَيَسْتَشْفُونَ بِهَا».[۲]

«قاضی ابو علی از شیخش ابو القاسم بن مأمون چنین حدیث گفت: ظرفی از ظروف پیامبر خدا ﷺ نزد ما بود و ما برای بیماران در آن آب قرار می‌دادیم و آنان با استفاده از آن ظرف شفا می‌گرفتند».

«قالَ الْقاضِي عِياضُ: سَأَلْتُ الْحافِظَ أبا عَلِيِّ بنِ سُكَّرَةَ عَنْهُ فقالَ: كانَ رَجُلاً صالِحًا مُنْقَبِضًا، قالَ لِي: كانَتْ عِنْدَنا قِصْعَةٌ لِلنَّبِيِّ ﷺ كُنّا نَسْقِي بِهَا الْعَليلَ فَيَشْفِيَهُ اللهُ تَعالىٰ».[۳]

«... قاضی عیاض گفت: از حافظ ابو علی بن سکره در مورد او پرسیدم. ابو علی گفت: او مردی صالح و منقبض بود. او به من گفته بود: ظرفی از پیامبر خدا ﷺ نزد ما بود و ما با آن به بیمار آب می‌نوشاندیم و خدای والامرتبه او را شفا می‌داد».

---

۱ صحيح البخاري (۷/ ۱۱۴).

۲ الشفا بتعريف حقوق المصطفى - محذوف الأسانيد (۱/ ۶۳۸).

۳ الثقات ممن لم يقع في الكتب الستة (۶/ ۵۸).